

منوچهر حقیقی

شعر مدرن و تفکر علمی

تردیدی نیست که به دلیل شرایط اجتماعی و تفکرات هر دوره، شعر آن دوره نیز از ویژگیهای خاصی برخوردار است و شعر قرن بیستم هم از این قاعده مستثنی نیست. تی. اس. الیوت در این باره می‌گوید «به علت پیچیدگی تمدن مدرن، شعر مدرن هم باید پیچیده باشد.»^(۱) شاید عمده‌ترین دلیل این پیچیدگی تأثیر روزافزون تفکر علمی بر اذهان عمومی باشد چرا که در قرن بیستم تنها دانشمندان نیستند که از بینش علمی برخوردارند بلکه شعرا و نویسندگان و حتی مردم عادی نیز روش زندگی و تفکرات خویش را بر آن اساس بنا نهاده‌اند. البته نفوذ این نوع تفکر به حریم ادبیات چندان هم بی‌سابقه نیست زیرا که از قرن نوزدهم با پیدایش مکتب‌های رئالیسم و ناتورالیسم چنین پدیده‌ای در ساحت رمان به چشم می‌خورد.

نویسندگانی چون امیل زولا و گوستاو فلوربر فرانسوی که از پرو پاقرص‌ترین حامیان کاربرد روش علمی در رمان‌نویسی بودند، برای نگارش داستانهایشان از همین روش استفاده می‌کردند. زولا یک رمان‌نویس را به مثابه جراحی می‌دانست که بر روی شخصیت‌های داستان خود جراحی می‌کند.^(۲) به نظر فلوربر «هر چه هنر بیشتر پیشرفت کند، بیشتر علمی می‌شود همان‌گونه که علم نیز هنرمندانه می‌شود.»

تنها چند دهه بعد از فلوربر، یعنی در سال ۱۹۳۹، پل والرئ (۳)، یکی دیگر از شاعران فرانسوی، جملاتی مشابه نظریه زولا را طی یک سخنرانی خود در دانشگاه اکسفورد بر زبان آورده گفت «بیش از بررسی هر موضوع، نگاهی دقیق به زبان آن می‌اندازم معمولاً این کار را مانند جراحی انجام می‌دهم که ابتدا دستهای خود را استریزه و موضع عمل را میکرب زدائی می‌کند.» والرئ اضافه می‌کند «از این که واژه‌ها و قالب‌های سخن را به دستها و ابزار یک جراح شبیه می‌کنم مرا خواهید بخشید.» البته مقایسه یک نویسنده یا شاعر با جراح و دانشمند در همین مثالها خلاصه نمی‌شود چرا که

تقریباً هم زمان با پل والرئ، ازرا پاوند^(۴) و مارین مور^(۵) نیز از جمله شعرائی بود که وظیفه شاعر و دانشمند را مشابه یکدیگر می‌پنداشتند.

شاید بتوان به عنوان مهم‌ترین تأثیری که تفکر علمی بر شعر مدرن بر جای نهاد از عامل شخصیت زدائی (depersonalization) نام برد و شاعری که بیش از همه در این راه اصرار می‌ورزید کسی جز تی. اس. الیوت نبود. در این باره او می‌گوید: «پیشرفت یک هنرمند منوط به یک خود ایثاری یا ایثار شخصی مستمر و مدام یعنی محو شخصیت اوست. به عبارت دیگر در این شخصیت زدائی است که هنرمند به بینش علمی نزدیک‌تر می‌گردد»^(۶). برای نمایاندن فرایند خلاقیت ادبی الیوت به اصطلاحات آزمایشگاهی متوسل می‌شود. و می‌گوید: «ذهن شاعر به یک تکه طلای سفید می‌ماند که وقتی در ظرفی مملو از اکسیژن و دی اکسید سولفور قرار داده می‌شود، با شدت هر چه تمام‌تر و مانند کاتالیزور فعال می‌شود»^(۷). مارین مور، شاعره آمریکائی، نیز نظر مشابهی ابراز داشته معتقد است که «شاعر و دانشمند هر دو مترصد یافتن سر نخ هستند، هر دو باید انتخاب را محدود کنند و برای رسیدن به دقت نظر نهایی تلاش نمایند چرا که شعر نیز چون علم فرایند اکتشاف است»^(۸).

دقیقاً روشن نیست که آیا شخصیت زدائی در شعر معاصر تنها در نتیجه علمی شدن تفکر است یا دلایل دیگری چون مخالفت شدید با روش شعرای رمانتیک و سمبولیست (نمادگرایی) اوائل و اواخر قرن نوزدهم نیز در آن دخالت دارد. تردیدی نیست که شخصیت گرائی این گروه از شعرا در قرن نوزدهم به حدی رسیده بود که به کلی از دنیای بیرون فارغ شده و تنها در تخیل خود سیر می‌کردند و هر چه در دنیای ملموس و واقعی می‌دیدند و می‌شنیدند از صافی ذهن و تخیل خود می‌گذرانند و به صورتی که تمایل داشتند به بینند و بشنوند در می‌آوردند: آنها دنیای آرمانی خود را در تخیل خود جستجو می‌کردند و برای خلق چنین دنیایی مواد خام خود را از دنیای واقعی به عاریت می‌گرفتند. شعرای امروز نیز با وجود اینکه از دنیای تخیلی چندان هم گریزان نمی‌باشند، لیکن به خوبی دریافته‌اند که دنیای امروز دنیای علم است. در واقع تضادی که بین سادگی و بی‌پیرایگی شعر معاصر و معانی پیچیده درون آن وجود دارد، از همین جا ناشی می‌گردد.

فرایند شخصیت زدائی شعر معاصر را بیشتر به سمت عینیت‌گرائی (Objectivity) سوق داده است. حالتی که در آن شاعر به میل خود و یا به اجبار از صحنه شعر و مداخله مستقیم و حضور در آن اجتناب می‌کند و این دقیقاً رفتاری است که رئالیست‌ها و ناتورالیست‌های قرن نوزدهم و بیستم از شاعر و نویسنده انتظار داشته و دارند. بهترین شاهد این مدعا گفته فلوبر است که معتقد بود نویسنده باید از

غزل سرائی و تفسیر مسائل دوری کند و شخصیت او نباید در صحنه داستان حضور داشته باشد. این بدان معنی بود که شاعر یا نویسنده به گونه یک واسطه عمل کرده چهره‌هایی را که دیده یا درباره آنها شنیده است به خوانندگان خود بنمایاند و یا القاء نماید. نویسنده در این باره نظری خاص ارائه نداده و قضاوت نهایی را به عهده خوانندگان سپرده است. در واقع از شاعر یا نویسنده انتظار می‌رفت شبیه یک دوربین عکاسی عمل کرده تنها صحنه‌های واقعی را منعکس سازد و از اظهار نظر خودداری کند چرا که شاعر با ابراز عقیده خود شعر را دوباره بسوی فردگرایی و ذهنیت گرائی سوق می‌دهد که با تفکر و بینش علمی در تضاد می‌باشد.

البته باید گفت که تمام شعرای مدرن نیز با شعرایی نظیر الیوت، پاوند، مارین موروپل والری که تلاش می‌کردند از دخالت و اظهار نظر مستقیم در نوشته‌های خود خودداری نمایند، هم عقیده نبوده طبعاً از این نظریه پیروی هم نمی‌کردند. اما جالب آنکه در شعرهای شعرایی نظیر الیوت هم نکاتی به چشم می‌خورد که با تئوریهای آنها در مورد شخصیت زدائی در تضاد است. به قول جیمز اسکالی (James Scully) شاید شخصیت زدائی نقابی باشد برای پنهان داشتن این واقعیت که شخصیت او مشغله ذهنی همیشگی شاعر است.^(۹) و شاعر که پیوسته با میل درونی و باطنی خود که او را به سوی فردگرایی و ذهنیت‌گرائی می‌راند در تعارض است و تلاش می‌کند شخصیت خود را ندیده گرفته به نوشته خود عینیت گرائی به بخشد تا هم با شرایط تفکر علمی منطبق باشد و هم از آن مشغله ذهنی فارغ گردد. شاعر خوب می‌داند که دید علمی - تکنولوژیکی قرن بیستم کلی‌گراست نه فردگرا، یعنی باید به زبانی سخن گفت که همه انسانها را شامل می‌شود و نه تنها شاعر یا گروه خاصی را. در زیر ذره‌بین علم تجربی همه انسانها به یک چشم دیده می‌شوند و تفاوتی میان آنها نیست و دنیای درونی افراد یعنی حالات روحی، عاطفی و روانی آنها نادیده گرفته می‌شوند. در این نوع بینش همه انسانها را می‌توان در چند فرمول مشخص خلاصه کرد. در واقع حتی الیوت و پاوند هم با وجود تعصبی که در باره شخصیت زدائی از خود نشان می‌دهند، تصاویر اشعار خود را طوری ارائه می‌کنند که گرچه در ظاهر در مورد همه انسانها صدق می‌کند اما هر خواننده‌ای می‌تواند از آنها برداشتی شخصی و انفرادی استخراج نماید. به عبارت دیگر در حالیکه زبان شعر و تصاویر آن کاملاً عین‌گراست، برداشت خواننده از آن ممکن است کاملاً ذهن‌گرایانه باشد. شاید هم هدف اینست که به خواننده فرصت داده شود که خود آن طوری که می‌خواهد مطلب را برداشت کند و شاعر نظر خود را بر او تحمیل نکند. باید در نظر داشت همانطوریکه قبلاً گفتیم همه شعرای مدرن از این اصول پیروی نمی‌کردند و

آنهايي که بیشتر شعرهای رمانتيک، سمبولیستی یا سوررئالیستی می نوشتند و می نویسند، مخالف سرسخت شخصیت زدائي بوده و هستند. از آن جمله ساموئل باتلر بیتر^(۱۰) که همیشه از این «جنش علمی» گلایه داشت و معتقد بود که «این جنش همیشه به سوی انواع مختلف عناصر بیرونی گرایش دارد...»^(۱۱) به عقیده جیمز اسکالی، بیتر بر این باور بود که درون مایه و نیروی شعر از شخصیت شاعر سرچشمه می گیرد. او برای شخصیت شاعر اهمیت به سزائی قائل بود. در شعر الیوت شاعر بدون آنکه خود تحت تأثیر قرار گیرد، مسبب تحولاتی در خواننده می شود در حالیکه پیز شخصیت شاعر را یک واقعیت فیزیکی می داند که دارای پیچیدگی جسمی - معنوی است که از طریق شعر او متجلی می گردد.^(۱۲)

علاوه بر بیتر. ای. ای. کامینگز (E.E. Cummings) و والاس استیونس (Wallace Stevens) نیز از جمله شعرائی بودند که سرسختانه با تفکر علمی و نفوذ آن در ادبیات مخالفت می ورزیدند. به قول استیونس «بدون شخصیت شاعر، شعری وجود نخواهد داشت و به همین دلیل است که تعریفی برای شعر پیدا نکرده اند و پیدا نخواهد شد.»

حال بد نیست به جنبه دیگری از شعر مدرن توجه نمائیم که باز هم به تحولات فکری قرن نوزدهم و بیستم مربوط می شود. در این مورد ذکر نکاتی ضروری بنظر می آید. اول آنکه علم روانشناسی قرن نوزدهم و بیستم که فروید و یونگ پایه گذار آن بودند تأثیر بسیار عمیقی بر تفکر قرن بیستم بخصوص افکار نویسندگان و شعرا برجا گذاشت. شعر و نثر مدرن با وجود تأکید علم تجربی بر برون گرائی، گرایش زیادی به درون گرائی یا فرایندهای ذهنی انسان دارد، در زمینه نثرنویسی، نویسندگانی چون جیمز جویس، پروست، هنری جیمز، دی. اچ. لارنس شواهدی بر این مدعا هستند. رمانتیک های اوائل قرن نوزدهم به کاوش در پیچیدگیهای ذهنی انسان به عنوان درون مایه شعر علاقه خاصی نشان می دادند. در شعر مدرن نیز نه تنها از این علاقه کاسته نشده است بلکه به آن افزوده نیز شده است.

بدیهی است که در قرن بیستم با پیشرفت حیرت آور تکنولوژی و علم بینش علمی و برون گرایانه بیشتر رواج یافته و در عین حال علم روانشناسی نیز از اعتبار بیشتری برخوردار شده است و در تضاد با علم تجربی، بینش دروننگرایانه و روانکاوانه را ترویج داده است.

این دو بینش در باره واقعیت نظرات متفاوت و حتی متضادی را ارائه می دهند. اختلاف عقیده بر سر معنی و مفهوم واقعیت از همین تضاد ناشی می گردد: یکی واقعیت را در دنیای بیرون و اشیاء قابل رویت و ملموس جستجو می کند حال آنکه دیگری در درون انسان به کاوش واقعیت می پردازد.

واقعیت مورد قبول علم تجربی قابل سنجش و اندازه‌گیری با معیارهای علمی است حال آنکه واقعیت از دید روانشناسی چنین نیست. کشمکش درونی انسان قرن بیستم هم از همین تضاد سرچشمه می‌گیرد چون او نمی‌داند بالاخره کدام یک از این دو بینش او را بسوی واقعیت و حقیقت رهنمون خواهد شد. حاصل این کشمکش و تنش درونی نیز چیزی جز اضطراب و احساس فقدان امنیت در زندگی امروز انسانهای قرن بیستم نمی‌باشد.

ممکن است از خود سؤال نمائیم در این بحران و بلا تکلیفی فکری، شعر مدرن چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ شعر مدرن در پی آنست که نمایانگر سردرگمی فکری و تضادی باشد که میان جنبه‌های سنجیدنی و غیر قابل سنجش تجارب وجود دارد. همانطوریکه قبلاً عنوان شد شعرای رمانتیک هر یک راه حل فردی را برای حل این مشکل یافتند لیکن شعرای مدرن تضاد در بینش‌ها و برداشت‌ها را عملاً در شعر خود نشان می‌دهند اما راه حلی را ارائه نمی‌کنند. پیام آنها اینست که مشکل انسان را تشخیص داده‌اند و آنرا درک می‌کنند اما راه حلی برای آن نیافته‌اند. شاید هم منظورشان اینست که در این مورد اصلاً راه حلی وجود ندارد و یا یافتن آن بر عهده خواننده است. به این ترتیب یکی دیگر از ویژگیهای شعر مدرن به نمایش گذاشتن موقعیت انسان‌های قرن بیستم است بدون اینکه شاعر نظری برای بهبود این وضع ارائه دهد، یعنی از اظهار نظر و تفسیر مستقیم خودداری می‌کند. برای دستیابی به این هدف او ناچار است عینیت‌گرایی را مراعات نماید. لازمه عینیت‌گرایی شخصیت زدائی است و سرانجام در مرحله نوشتاری او باید زبان و سبک خود را طوری انتخاب و تنظیم کند که با هدفهای بالا منطبق باشد. برای نمایاندن وضع انسان و کشمکش‌های درونی و بیرونی او، شاعر باید از تصاویر شعری یا تشبیهاتی بهره‌گیرد که گویا و رسا باشند و بتوانند پیام مورد نظر او را منتقل نمایند. نمونه خوبی از این نوع تصاویر شعری را می‌توان در شعر «در یک ایستگاه مترو» از را پاوند یافت:

شخ چهره‌ها در میان جمعیت گلبرگهای روی شاخه‌ای سیاه و خیس

در این شعر کوتاه ایماژیستی (Imagist) چهره انسانهایی که در ایستگاه مترو ایستاده یا رفت و آمد می‌کنند به گلبرگهایی تشبیه شده که بر روی شاخه تیره و خیس یک درخت دیده می‌شوند. این تصویر بیانگر گرفتاریهای انسان متمدن و به هم فشردگی محیط زندگی آنهاست. آنها بیشتر شبیه اشباحی سرگرداند که دیگر به انسانها نمی‌ماند و گوئی تمدن صنعتی انسانیت آنها را از آنها گرفته است و همه مسخ شده‌اند.

در اشعار الیوت هم شاهد تصاویر روشن و مشابهی می‌باشیم که مسخ‌شدن انسان‌ها و یک شکل شدن آنها را در اثر تمدن جدید و زندگی ماشینی نشان می‌دهد.

شهر غیر واقعی!

در مه غلیظ سحرگاه یک روز زمستانی

سیل جمعیت روی پل لندن جاری بود،

نیاندیشیده بودم که مرگ این همه را به حال خود گذاشته است.

آهی کوتاه و نامنظم می‌کشیدند،

و نگاه هر یک از آنها تنها به جلوی پاهایش خیره شده بود. (۱۳)

کاربرد تصاویر شعری واقع‌گرایانه، شعر مدرن را به واقعیت زندگی انسانهای مدرن نزدیک‌تر می‌کند اما برای دست‌یابی به واقعیت بیشتر، باید از تصنع در شعر هم اجتناب شود. به نظر شعرای مدرن، تصنع در شعر به منزله پرده‌پوشی حقایق زندگی انسانهاست در حالیکه صداقت در نمایاندن این حقایق که شاعر پی می‌گیرد، به خواننده اطمینان می‌دهد که هدف شاعر تنها سرودن شعر نبوده است، بلکه او هدفی والا تر از آن یعنی ارائه حقایق هر چند تلخ زندگی انسانها را مدنظر داشته است. در این حالت شعر وسیله‌ای نیست برای زیبا جلوه‌دادن زشتیها و تلخیهای زندگی و ایجاد امید کاذب در انسانها. از طرفی چون این تصاویر عمدتاً به طور پراکنده از صحنه‌های گوناگون زندگی و ظاهراً به طور تصادفی انتخاب و ارائه شده‌اند، به یک نفر یا یک موقعیت خاص محدود نشده و جنبه کلی یا حتی جهان شمولی به خود می‌گیرند. چه بسا خواننده خود را در این تصاویر می‌بیند و احساس می‌کند آنچه را که او نمی‌توانسته بیان کند شاعر برای او بیان کرده است. در این حالت شعر مدرن می‌تواند به انسانها آگاهی داده آنها را در جریان واقعیاتی قرار دهد که اکثر انسانها نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به پذیرند و از آنها می‌گریزند. علاوه بر آن این شعر می‌تواند جنبه آموزنده نیز داشته باشد، یعنی به انسانها تفهیم نماید که از توهمات دوری اختیار کنند، با واقعیات ملموس ولی گزنده روبرو شوند و دست از گریز بردارند و برای معضلات خود چاره‌اندیشی نمایند. شعر مدرن در عین وفاداری به واقع‌گرایی، عینیت‌گرایی و ساده‌گرایی، از یک طرف سنت‌گرا و از طرف دیگر سنت ستیز است: به این معنی که گرچه اکثر شعرای مدرن تعمداً با اصول و قواعد نوشتاری شعر سنتی سر ستیز دارند، چون سنت ستیزی یکی از ویژگیهای تجددگرایی در ادبیات است، آنها بنا بر ضرورت از پیشینیان خود، به ویژه از سبک‌های متافیزیکی و نمادگرای آنها، درسهای زیادی را آموخته‌اند. شعرائی نظیر

جان دان John Donne، شاعر متافیزیک قرن هفدهم انگلستان، شارل بودلر، استفن مالارمه و سایر شعرای نمادگرای قرن نوزدهم. این شعرا در بسیاری موارد الهام بخش شاعر مدرن می‌باشند تا او بتواند کشمکش‌ها و تنش‌های درونی و بیرونی انسان قرن بیستم را در شعر خود منعکس نماید و نشان دهد که انسان تنها در ظاهر خویش خلاصه نمی‌شود بلکه دنیایی ژرف‌تر در درون او وجود دارد که حقیقت هستی اوست. تنها به یاری عناصر متافیزیک و نمادگرایی است که او می‌تواند چند بعدی بودن تجارب نسانها را مطرح نماید و با تلفیق واقع‌گرایی و جنبه‌های موردلرزم از شعر سنتی است که او می‌تواند به هدف خود که همانا ارائه واقعیت چندگانه انسان است دست یابد.

۱- Tradition and the Individual Talent

۲- Le Roman Experimental (1880)

۳- Paul Valery

۴- Ezra Pound

۵- Marianne Moore

۶- Tradition and the Individual Talent

۷- همان مقاله

۸- Scully, James, Modern poets on Modern poetry, London, Collins, Fantana
1971, P.8.

۹- همان منبع

۱۰- Samuel Butler Yeats

۱۱- Modern poets on Modern Poetry, P.10.

۱۲- همان منبع

۱۳- The Waste Land, lines 60-65.